● شادمان شکروی

Jerome David Salinger

نثر سالینجر در داستان‌های نه‌گانه

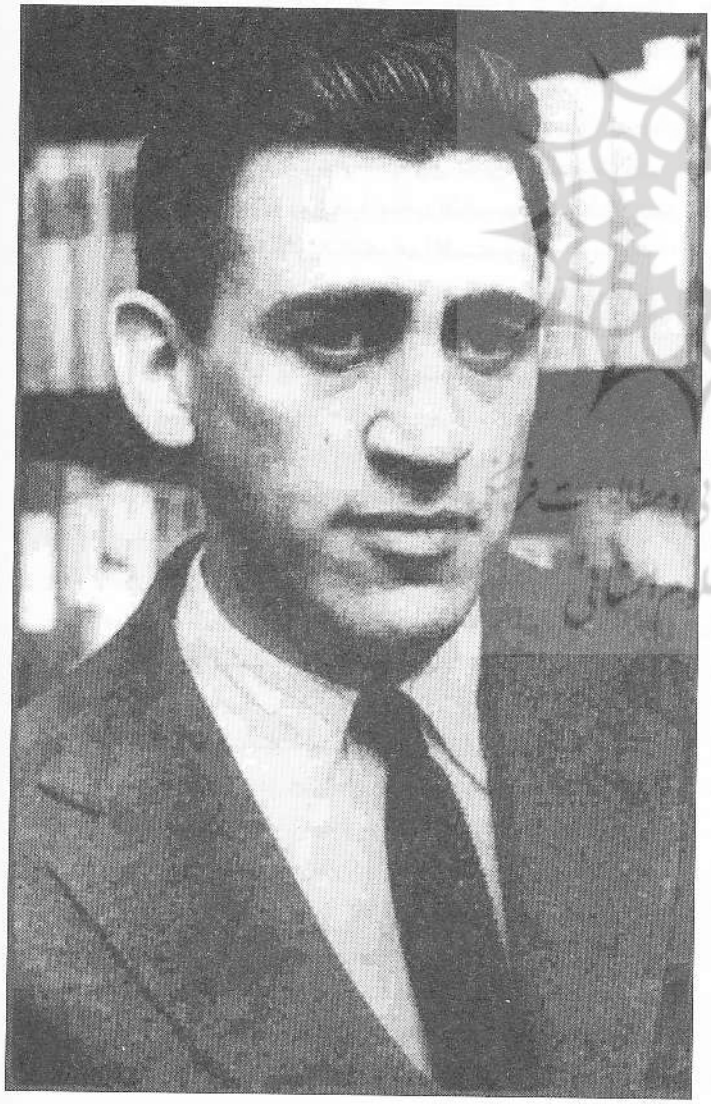

به‌رغم شهرت دیرپای سالینجر که از دهه پنجاه قرن بیستم تا زمان‌حاضر زنده و جاندار باقی است، عنایت به آثار او در ایران سابقه چندانی ندارد. پس از ترجمه استادانه «ناطور دشت» (گیرنده در مزرعه چاودار The Catcher in the Rye) در دهه چهل توسط دکتر کریمی حکاک، با فاصله زمانی دو دهه ترجمه شایسته‌ای از داستان‌های نه‌گانه Nine Stories توسط احمد گلشیری منتشر شد که البته در زمان خود چندان مورد توجه قرار نگرفت. گذشت دو دهه دیگر لازم بود که سالینجر در ایران شهرت عام بیابد و ترجمه‌های مختلف از کتاب‌های او روانه بازار شود. «فرانی و زویی»، «شاه تیر سقف را بلندتر افرازید درودگران» (در ایران با نام بالا بلندتر از هر بلند بالایی)، «ماجرای سیمور» و البته ترجمه مجدد و کامل شده از داستان‌های نه‌گانه و ناطور دشت، موج جدیدی از استقبال خوانندگان ایرانی از سالینجر را سبب شد. به اضافه این‌که در این مدت فیلم‌هایی همچون «هامون» و «پری» (داریوش مهرجویی) تا حدی افکار و امیال سالینجر را به قشر فرهیخته ایرانی معرفی کرده، که در این اشتیاق‌انگیزی سهیم بودند. این روزها شاهد انتشار مقالاتی در خصوص معرفی اندیشه و آثار سالینجر در نشریات و حتی روزنامه‌ها هستیم و کم‌کم شناخت جامعه جوان هنری و ادبی ایران از این نویسنده صاحب‌نام سیر صعودی گرفته است.

این علاقه را می‌بایست به فال نیک گرفت. با توجه به بدعت‌های سالینجر در ادبیات منثور و به‌خصوص نوع نگرش و شخصیت‌پردازی او، شناخت کامل‌تر و دقیق‌تر وی، می‌تواند ناخودآگاه سبب تلاش در درک عمیق هنر وی شود و این درک مزایایی دارد که از آن جمله توجه به هنر داستان‌نویسی به معنی واقعی کلمه است. دقت افراطی، انضباط کامل، عرق ریزان روح، تفکر و پالایش و در یک کلام هر آن‌چه شایسته یک اثر هنری است و می‌تواند ادبیات ناب و خلاقانه را از سطحی‌نگری و ساده‌انگاری جدا کند. مقدمه مترجم داستان‌های نه‌گانه جالب توجه است آن‌گاه که سالینجر

سالینجر در داستانِ دوران آبی دودمیه اسمیت قدرت نثرنویسی و شیوه خاص فنی (تکنیکی) خود را تقریباً به‌طور کامل به معرض نمایش گذاشته است. شک نیست در مجموعه نه‌گانه، در هر داستان، بخش‌هایی از ظرافت‌های خاص نثر سالینجر نمود یافته است اما به تبع شرایط داستان، نویسنده در خم و چم قواعد و ضرورت‌های فنی محدود مانده و آزادی عمل لازم را برای نمایش – حداقل برخی از وجوه خاص سبک نثرنویسی خود – نداشته است. در دوران آبی... به‌دلیل نوع داستان این قید و بندها کم‌تر شده و نویسنده مجال آن را یافته است که هنر خود را در زمینه نثرنویسی متجلی نماید.

را مردی پریده‌رنگ معرفی می‌کند که در اتاق کارش، به دور از دیگران خود را محصور کرده است. گاه به سرعت می‌نویسد و گاه ساعت‌ها جلوی بخاری می‌نشیند و هیزم در آتش می‌اندازد و فهرستی از واژه‌ها را ردیف می‌کند تا واژه موردنظرش را بیابد!

به‌غیر از ناطوردشت، سالینجر رمانی ننوشته است. گرایش اصلی او داستان بلند و البته داستان کوتاه است و این برای فردی با دقت و انضباط روحی و فکری او مناسب‌ترین قالب هنری است. داستان‌های نه‌گانه، هر چند از نظر استحکام و صلابت کیفیتی همسان ندارند، در کل از داستان‌های کوتاه به‌یادماندنی ادبیات جهان هستند برخی از این داستان‌ها از نظر تکنیک نویسندگی به معنی واقعی کلام در سطح بالایی قرار دارند و می‌توانند به عنوان الگویی مناسب جهت تجزیه و تحلیل، درک و در عین حال ستایش ظرفیت‌ها و توان‌مندی‌های داستان کوتاه مورد توجه قرار گیرند. چنان‌که گفته شد در داستان‌هایی از این مجموعه (به عنوان مثال تدی)، قدرت نویسندگی تحت‌تأثیر ضرورت بیان اندیشه‌های عرفانی و فلسفی نویسنده رنگ می‌بازد و از گیرایی نثر کاسته می‌شود. با این حال داستان‌های نه‌گانه به‌خصوص داستان‌هایی نظیر «دهانم زیبا چشمانم سبز» و یا «عمو ویگیلی در کانک‌تی‌کت»، نمونه کامل مهارت نویسندگی سالینجر و در عین‌حال ترجمان رنج او برای خلق آثار هنری به معنی واقعی کلمه هستند.

«دوران آبی دودمیه اسمیت»، بلندترین داستان مجموعه نه‌گانه است. در فضای خاص سالینجر نوشته شده و تا حدی چارچوب شخصیت ناطور دشت (هولدن کالفیلد) در آن پیاده شده است. شاید به نوعی تلاش سالینجر برای وقوف به ظرایف روحی و روانی خاص هولدن کالفیلد باشد. از نوع تمرین‌های خاص نویسندگی که در آن نویسندگان از طریق داستان‌های کوتاه - ولی مرتبط - اندیشه خود را برای نوشتن رمان تراش می‌دهند و نظیر آن در آثار نویسندگانی مانند گارسیا مارکز، فراوان دیده می‌شود. شاید هم هدف، نمایش صریح و دقیق شخصیت خاص (و به بیان معروف سالینجری) ساخته و پرداخته نویسنده باشد! چون از سویی داستان به شیوه اول شخص مفرد (من راوی) نوشته شده و بنابراین برعکس داستان‌های دیگر مجموعه نه‌گانه (به‌استثنای تقدیم به ازمه...) می‌تواند به‌طور کامل روی خصوصیات خاص روانی و ذهنی شخصیت اصلی دور بزند. و از سویی به دلیل حجم نسبتاً بالای داستان، نویسنده مجبور نیست به حد افراطی قواعد داستان کوتاه را رعایت کرده، از ورود به جزییات پرهیز کند و یا در تبیین شخصیت از ایجاد لایه‌های پنهانی، حوادث و یا دیالوگ‌های کنایی و استعاری استفاده کند. با این توضیح، تصور می‌شود دقت روی ذهنیت و روحیات خاص شخصیت محوری «دوران آبی دودمیه اسمیت»، شاید بهترین راه برای درک ظرایف خاص شخصیت‌های - به ظاهر پیچیده - سالینجر باشد. شخصیت‌هایی که تقریباً در همه داستان‌های نه‌گانه تکرار می‌شوند و هربار وجهی از وجوه آن‌ها در معرض دید و قضاوت خواننده قرار می‌گیرد.

سوای این، داستان دوران آبی دودمیه اسمیت، ویژگی دیگری هم دارد و آن نمایش هنر نثرنویسی منحصربه‌فرد سالینجر است. در واقع شاید این ویژگی بالاتر از آن‌چه بدان‌ها اشاره شد قرار گیرد. به نظر می‌رسد که در این داستان، سالینجر قدرت نثرنویسی و شیوه خاص فنی (تکنیکی) خود را تقریباً به‌طور کامل به معرض نمایش گذاشته است. شک نیست در مجموعه نه‌گانه، در هر داستان، بخش‌هایی از ظرافت‌های خاص نثر سالینجر نمود یافته است اما به تبع شرایط داستان، نویسنده در خم و چم قواعد و ضرورت‌های فنی، محدود مانده و آزادی عمل لازم را برای نمایش - حداقل برخی از وجوه خاص سبک نثرنویسی خود - نداشته است. در دوران آبی... به‌دلیل نوع داستان این قید و بندها کم‌تر شده و نویسنده مجال آن را یافته است که هنرنمایی خود را در زمینه نثرنویسی (به‌طور اعم و با ویژگی‌هایی که به برخی اشاره خواهد شد) متجلی نماید.

تاکنون عمده مطالبی که در خصوص سالینجر نوشته شده به بررسی جهان‌بینی و مکتب خاص فکری او اختصاص داشته است. نمی‌توان ادعا کرد که این از عدم‌التفات مطلق منتقدان به بخش‌های دیگر هنر نویسنده نشأت می‌گیرد. واضح است که شخصیت‌های خاص سالینجری و پیچیدگی‌های درونی ایشان، درخششی دارند که ناخودآگاه نگاه هر منتقد و صاحب‌نظر داستان را به خود جلب می‌کند. هاله‌ای از رمز و راز و معما که هر یک از این شخصیت‌ها را فراگرفته، رفتارهای = گاه = غیرعادی (به بیان بهتر، غیر معقول) آن‌ها، و در عین‌حال جذابیتی که در هر یک از این شخصیت‌ها وجود دارد دست‌مایه مناسبی برای تفکر و تعمق است. بدین ترتیب، مجال اندکی برای ورود در عرصه‌های دیگر هنر سالینجر باقی‌می‌ماند و البته این خاص جامعه ادبی ایران هم نیست. یکی دو ترجمه که از تحلیل‌های مربوط به ناطور دشت به فارسی منتشر شده، از نظر فنی نمی‌تواند بیانگر هنر نویسنده باشد. مطالبی که از کاوش در اینترنت و یا مطالعه مقدمه کتاب‌های ترجمه شده دست محقق را می‌گیرد نیز

نمی‌توان نثر سالینجر را
به‌خصوص در دوران آبی دودمیه اسمیت
(در ترجمه فارسی دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم) تحسین نکرد.
سوای همه برجستگی‌های ساختاری و البته درون‌مایه‌ای
داستان‌های وی از نثری با شکوه برخوردارند.
به نظر می‌رسد که سالینجر روی فن نگارش خود تلاش زیادی کرده است.
ترفندهای وی در ارائه یک نثر درخشان، خلاقیت، تلاش و دقت‌نظر او را می‌رساند. بدیهی
است نمی‌توان منکر وجود نوسان در هیچ اثر برجسته ادبی شد
اما این قبیل نوسان‌ها در آثار سالینجر اندک است و اساساً نحوه نگارش او
با نوسان‌های حاد نثری سازگار نیست

ربطی به هنر نثرنویسی سالینجر و ظرایف آن ندارند و بیش‌تر به شخصیت خاص و شهرت‌گریز نویسنده و یا تجزیه و تحلیل شخصیت‌های داستانی او می‌پردازند. با توجه به این، ورود در ابعاد به‌اصطلاح فنی نثر سالینجر، مقوله‌ای جدید است که شاید از این پس به تبع علاقه ایجاد شده در جامعه ادبی ایران، مورد عنایت قرار گیرد.

در این مختصر، ویژگی‌های کلی نثر سالینجر با تمرکز = نسبی - روی داستان دوران آبی دودمیه اسمیت، از مجموعه داستان‌های نه‌گانه بیان شده است. چنان‌که ذکر گردید این قبیل بررسی‌ها، چون مسبوق به سابقه نیستند، به نوعی حالت ابتدابه‌ساکن دارند. با توجه به این، کوشش شده است مطالب از چارچوب طرح موضوع بیرون نزنند و به‌جز موارد ضروری، از ورود در جزییات و تحلیل‌های ساختاری خودداری شود. مطلب با ذکر یک مقدمه کوتاه آغاز شده و سپس به چند ویژگی نثر سالینجر در داستان اشاره شده است. همین ویژگی‌ها البته با انحنا و اعوجاج خاص خود می‌توانند به دیگر داستان‌های مجموعه نه‌گانه تعمیم داده شود. به‌طور بدیهی ویژگی‌های دیگر نیز وجود دارند که حتی در یک نگاه کلی می‌توانند به این مجموعه اضافه شوند ولی از طرفی می‌بایست محدودیت حجم یک مقاله کوتاه را در نظر گرفت و از طرف دیگر به هر حال این یک مقدمه است و صرفاً جهت طرح موضوع مطرح گردیده است. خواننده مطلع خود می‌تواند موارد متعددی از ظرافت‌های نثری سالینجر را به این چند مورد اضافه کند.

نمی‌توان نثر سالینجر را به‌خصوص در دوران آبی دودمیه اسمیت (در ترجمه فارسی دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم) تحسین نکرد. سوای همه برجستگی‌های ساختاری و البته درون‌مایه‌ای، داستان‌های وی از نثری - اگر حمل بر اغراق نشود - با شکوه برخوردارند. به نظر می‌رسد که سالینجر روی فن نگارش خود تلاش زیادی کرده است. ترفندهای وی در ارائه یک نثر درخشان، خلاقیت، تلاش و دقت‌نظر او را می‌رساند. بدیهی است نمی‌توان منکر وجود نوسان در هیچ اثر برجسته ادبی (شاید سوای شاهکارهایی نظیر آثار کلاسیک یا دیوان‌های استادان سخن ایران، مثل حافظ و سعدی) شد، اما این قبیل نوسان‌ها در آثار سالینجر اندک است و اساساً نحوه نگارش او با نوسان‌های حاد نثری سازگار نیست. ارائه چند نمونه از نثر وی، بالاتر از هر گونه بحث و تفسیر می‌تواند این مدعا را اثبات کند. نمونه‌ها از همین داستان، یعنی دوران آبی... انتخاب شده است:

اگر کاری بجا باشد - که به هیچ‌وجه چنین فکر نمی‌کنم - می‌خواهم این گزارش را، خوب یا بد، به ویژه اگر اندکی هرزگی در قسمت‌هایی از آن دیده می‌شود، به یاد ناپدری هرزه و از دست‌رفته‌ام، رابرت اگاگانین، بابی جوان، پیشکش کنم که همه، حتی خود من او را به این اسم صدا می‌زدیم و در ۱۹۴۷، با اندکی تأسف اما بدون ذره‌ای درد، به دنبال لخته‌شدن خون درگذشت. بابی مردی ماجراجو، بی‌اندازه جذاب و دست و دل باز بود. (حالا که سال‌های سال حسرت صفت‌های فرومایه او را خورده‌ام حس می‌کنم که وقت‌اش رسیده باشد آن‌ها را در این‌جا بیاورم...

وسوسه می‌شوم بنویسم که پنج‌شنبه شب، شبی عجیب یا شاید وحشت‌بار بود. اما راستش، برای توصیف آن شب پنج‌شنبه، واژه‌ای به نظرم نمی‌رسد. یادم هست که پس از شام از مدرسه بیرون آمدم اما به یاد نمی‌آورم که کجا رفتم... برای اولین‌بار است که می‌بینم دفتر یادداشت من در ۱۹۳۹ نیز کمکی به من نمی‌کند، چون صفحه‌ای را که نیاز دارم سراسر سفید است.

با این همه می‌دانم که چرا این صفحه سفید است. در بازگشت از هرجا که رفته بودم - و درست به یادم مانده که هوا تاریک شده بود - روی پیاده‌رو مدرسه ایستادم و ویترین مغازه لوازم ارتوپدی را نگاه کردم. سپس اتفاقی یکسره ترسناک رخ داد. این فکر از نظرم گذشت که در آینده: خواه زندگی من ساده باشد، خواه معقول، و خواه باشکوه، کارم تنها این است که در باغی که به جای گل و گیاه پر از پیشاب‌دان و لگنچه‌های آبی است گردش کنم. در میان باغ یک آدمک - رب‌النوع نابینای چوبی نصب شده که شلوارک فتق‌بند ارزان قیمت به‌پا دارد. به یقین این فکر بیش از چند دقیقه برایم قابل تحمل نبود. یادم می‌آید که پا به فرار گذاشتم، از پلکان بالا رفتم و وارد اتاقم شدم. لباسم را بیرون آوردم و توی رختخواب رفتم، بدون این‌که لای دفتر خاطراتم را باز کنم، چه رسد به این‌که چیزی در آن بنویسم.

ساعت‌ها بیدار ماندم و لرزیدم. به ناله اتاق مجاور گوش دادم و ناگزیر به شاگرد درخشانم فکر کردم. سعی کردم روزی را مجسم کنم که او را در دیرش ملاقات می‌کنم. او را می‌دیدم که به دیدارم می‌آید - نزدیک یک پرچین بلند سیمی - دختری شرمگین و زیبای هجده ساله که هنوز سوگند راهبه شدن را

نامه را روی کاغذ شفاف نقاشی نوشتم
اما توی پاکت مخصوص هتل ریتس گذاشتم. سپس بعد از چسباندن
تمبر سفارشی مخصوصی که در کشو بالایی بابی پیدا کردم
پاکت را به‌دست گرفتم و به‌سوی صندوق اصلی
پست سالن هتل ریتس به راه افتادم.
در سر راه ایستادم تا به مسئول نامه که برداشتم این بود که دلش نمی‌خواست
سر به تنم باشد سفارش کنم که گوش به زنگ نامه‌هایی باشد
که در آینده برای دودمیه – اسمیت می‌رسد.
سپس نزدیکی‌های ساعت دو و نیم به آرامی خودم را توی کلاس تشریح
ساعت یک و چهل و پنج دقیقه مدرسه خیابان چهل و هشتم گذاشتم

نخورده بود و آزاد بود با مرد دلخواهش به هر جای دنیا که می‌خواهد برود. می‌دیدم که من و او آهسته و ساکت، قدم‌زنان به قسمت دور و سرسبز دیر پیش می‌رفتیم، جایی‌که به ناگاه و بدون احساس گناه دستم را دور کمرش انداختم. این تصویر آن‌قدر برایم وجدآور بود رهایش کردم و به خواب رفتم...

... بی‌درنگ لبخند زدم تا به او نشان بدهم که آدمی که با لباس رسمی در تاریک و روشن آن‌سوی شیشه ایستاده دشمن نیست. اما بی‌نتیجه بود. دستپاچگی دختر اندازه نداشت. سرخ شد... من بی‌درنگ دستم را دراز کردم اما نوک انگشت‌هایم به شیشه خورد. او مثل بازیکنان اسکی روی یخ از پشت به‌شدت زمین خورد. بی این که مرا نگاه کند بی‌درنگ از جا بلند شد. او که چهره‌اش هنوز برافروخته بود موهایش را با یک دست عقب زد... در این هنگام بود که تجربه‌ای را که گفتم از سر گذراندم. به ناگاه (و اعتقاد دارم که این را با هشیاری کامل تعریف می‌کنم) خورشید بالا آمد و با سرعت ثانیه‌ای حدود صد و پنجاه میلیارد کیلومتر به چشم‌های من تابید. من که نابینا شده بودم و بسیار ترسیده بودم، ناگزیر شدم دستم را به شیشه بگیرم و تعادلم را حفظ کنم. هنگامی که بینایی خود را دوباره به‌دست آوردم، دختر از توی ویترین رفته بود و در پشت‌سر خود باغچه‌ای درخشان از گل‌های اعیی و تقدیس‌شده به جا گذاشته بود...

اگر هدف آموزش فن نثرنویسی به هنرجویان مبتدی بود، بسیار بجا بود که در این نمونه‌ها دقیق شویم و با تمرکز روی توصیفات، واژه‌سازی‌ها و نحوه ادای مفاهیم، تاروپود ظریف و مینیاتوری داستان را از هم بگشاییم. در این صورت خوانندگانی ک سوای کشف و شهودهای حسی و غریزی، برای لذت بردن از یک اثر هنری، به استدلال‌های علمی و منطقی نیز محتاج‌اند ظرایف کار نویسنده را درمی‌یافتند. اما برای منتقدان باتجربه و نویسندگان حرفه‌ای تنها مطالعه سطحی سطور فوق کافی‌است تا به هنر نویسنده پی‌ببرند. به تلاش مداوم و متمرکز او و ارجی که برای کلمات به عنوان اساس تبیین مفاهیم قائل بوده است.

نباید گمان کرد که! این نمونه‌ها از آن جهت انتخاب شده، و از آن جهت زیبا خوانده شده که - بنابر فضای سلیقه‌ای خاص حاکم بر کشور ما - فضایی وهم‌آلود و تا حدی غیرواقعی خلق کرده است. هرچند در خلق چنین فضایی تردید وجود ندارد و هرچند در مواردی فضاهای مبهم و مه‌آلود دارای ظرفیت بال برای پنهان نگاه‌داشتن ضعف‌های نویسندگانی هستند که توانایی ساده و هنرمندانه نوشتن را ندارند! و صدالبته هرچند در انتخاب مثال‌ها نیز باید تا حدی سلیقه عمومی جامعه را رعایت کرد با این همه تردیدی نیست که قطعات ساده، صریح و واقع‌گرایانه سالینجر از صراحت و زیبایی قطعات شاعرانه او برخوردارند. چیزی که هست محتوا و بار حسی این قطعات در ظاهر فاقد زیبایی ادبی است (حال اساساً زیبایی ادبی چه تعریف و مفهومی دارد بماند!)

اما ویژگی‌هایی که در مقدمه بحث بدان اشاره شد و از جهاتی معرف برجستگی‌های خاص هنر نثرنویسی سالینجر هستند، می‌توانند به اشکال زیر تقسیم‌بندی شوند. گفتنی این‌که تقسیم‌بندی مصنوعی است و صرفاً جهت ادای مطلب انجام گرفته است:

۱. نثر سالینجر دقیق است

این دقت حتی در داستان‌های بلندی مانند «دوران آبی...» مشهود است. در واقع سالینجر در این داستان، با دقت نثر یک کوتاه‌نویس، کار کرده است. هرچند داستان در مواردی از نظر ضرب‌آهنگ، تندتر می‌شود و به نظر می‌رسد به موازات تند شدن ریتم از دقت نثر کاسته می‌گردد، با این حال حتی در این موارد نیز نویسنده به توصیفات سریع، سطحی و گذرا نپرداخته است:

نامه را روی کاغذ شفاف نقاشی نوشتم، اما توی پاکت مخصوص هتل ریتس گذاشتم. سپس بعد از چسباندن تمبر سفارشی مخصوصی که در کشو بالایی بابی پیدا کردم، پاکت را به‌دست گرفتم و به‌سوی صندوق اصلی پست سالن هتل ریتس به راه افتادم. در سر راه ایستادم تا به مسئول نامه که برداشتم این بود که دلش نمی‌خواست سر به تنم باشد سفارش کنم که گوش به‌زنگ نامه‌هایی باشد که در آینده برای دودمیه - اسمیت می‌رسد. سپس نزدیکی‌های ساعت دو و نیم به آرامی خودم را توی کلاس تشریح ساعت یک و چهل و پنج دقیقه مدرسه خیابان چهل و هشتم گذاشتم. برای اولین‌بار به نظرم رسید که همکلاسانم آدم‌هایی نسبتاً دوست داشتنی‌اند...

نه تنها برخی نویسندگان ایرانی، بلکه بسیاری از نویسندگان غربی نیز در نگارش خود، به‌دلیل اتکای صرف بر غریزه و ناخودآگاه و عدم‌اشتیاق با بازنویسی، بی‌دقت هستند. این قبیل افراد یا به تبع نوع داستان (پلیسی و جنایی یا داستان‌های اضطراب‌آور با ریتم تند یا داستان‌های گوتیک یا حتی داستان‌های

همواره می‌باید میان ویژگی‌های شخصیتی قهرمانان داستان و شیوه روایتی داستان رابطه مستقیم برقرار کرد. به بیان دیگر شخصیت‌پردازی داستان پدید آورنده لحن داستان است و این لحن است که نثر مناسب خود را انتخاب می‌کند. شخصیت‌های همینگوی عمیق، جدی و سرخورده هستند. این شخصیت‌ها با شوخی و فانتزی میانه‌ای ندارند و حتی از آن متنفرند سر در گریبان خود و درگیر ماجراهایی خشن، سرد و ماجراجویانه‌اند که بر تضادهای شخصیتی ایشان می‌افزاید. این شخصیت‌ها از سردی، خشونت و از همه مهم‌تر غرور خود همینگوی مایه گرفته‌اند

فانتزی) که عموماً برای توده مردم نوشته می‌شود، و یا به‌دلیل بی‌حوصلگی حرفه‌ای، نگاه تیزبین، عمیق و موشکاف نویسندگان داستان‌های برجسته را ندارند. سالینجر می‌توانست همانند بسیاری از نویسندگان معاصر و بعد از خود در نگارش این قطعه جزئیات چشم‌پوشی کند. این‌که تمبر پستِ سفارشی بوده، از کشو بالایی برداشته شده، شخصیت اصلی داستان آن را در صندوق اصلی پست هتل انداخته، مسئول هتل با او میانه‌ای ندارد و غیره و غیره می‌تواند ربطی به روند حوادث داستان نداشته باشد. دقت روی چنین جزئیاتی انرژی بالایی از نویسنده می‌گیرد چون او را از سپردن مهار ذهن به دست ناخودآگاه باز می‌دارد و برعکس اندیشه، نگرش و دقت را جایگزین آن می‌سازد. در داستان‌های کوتاه چنین دقت نظرهایی البته جزیی از کار است و سبب قوام داستان می‌شود اما در داستانی با حجم «دوران آبی...» پرداختن به چنین ظرایفی دشوار و بلکه طاقت‌فرساست. به ویژه اگر با تعابیر شخصیتی و اظهارنظرهای غیرعینی عجین شود و در واقع جزیی از شخصیت‌پردازی داستان را تشکیل دهد. در این‌صورت برای ارائه مناسب و اصولی شخصیت، نویسنده بایست این ظرایف را از سویی با دقت و از سوی دیگر با احتیاط ارائه کند تا برداشت خواننده از شخصیت مخدوش نگردد:

چهار روز بعد را در همه وقت‌های فراغت به کشیدن دوازده سیزده تابلوی نقاشی گذراندم که فکر می‌کردم نمونه‌های نوعی هنر تجاری امریکاست. بیش‌تر با آب‌رنگ دقیق کار کردم و گه‌گاه برای آن‌که خودی نشان دهم آدم‌هایی کشیدم که لباس شب به تن کرده بودند و در شب افتتاح محلی از اتومبیل لیموزین‌شان پیاده می‌شدند - این‌ها زوج‌های لاغراندام، شق و رق و بسیار خوش‌پوشی بودند که ظاهرشان نشان می‌داد که در همه عمر هیچ‌گاه عطر ضدبوی زیر بغل خود را فراموش نکرده‌اند. زوج‌هایی که در حقیقت احتمالاً عضوی به اسم زیر بغل نداشتند. جوانان غول پیکر برنزه شده‌ای کشیدم که نیم‌تنه سفید مهمانی پوشیده بودند و پشت میزهای سفیدی نشسته بودند که کنار استخرهای فیروزه‌رنگ چیده شده بود و نسبتاً با هیجان لیوان‌های سودا و نوشیدنی چاودار ارزان اما به ظاهر سطح بالای خود را به سلامتی یکدیگر سر می‌کشیدند. کنار آن‌ها بچه‌های گلگون چهره و زیبایی کشیدم که شاد و شنگول ظرف‌های صبحانه خود را بلند کرده بودند و با خوش خلقی درخواست می‌کردند که باز هم می‌خواهند. دخترهای [...] خندانی کشیدم که بی‌خیال به مسایل دنیا مشغول اسکی روی آب بودند، چون آگهی‌های تجاری آن‌ها را در برابر آفت‌های محلی مثل خونریزی لثه، بیماری‌های چهره، موهای زشت و بیمه‌های عمر قلابی و غیرمجاز پناه گرفته بودند. کدبانوهایی کشیدم که موهای‌شان پریشان شده بود. اندام‌شان از ریخت افتاده بود، از تربیت بچه‌های‌شان بازمانده بودند، فریاد شوهرهای‌شان به ایمان رسیده بود. دست‌های زبر (اما ظریفی) پیدا کرده بودند، آشپزخانه‌های کثیف (اما بزرگی) داشتند، با این همه دست‌شان را دراز کرده بودند و صابون‌هایی بر می‌داشتند که همه‌جا تبلیغ شده بود...

قطعه زیبایی است ولی بالاتر از زیبایی، از نظر باریک‌بینی قابل توجه است. در این قطعه سالینجر، سوای ارائه یک نمونه از دقت ادبی و باریک‌بینی شاعرانه، از لابلای توصیف ظرایف، بخش‌هایی از شخصیت خاص - و اگر این تعبیر درست باشد، هولدن کالفیلدوار! (رجوع شود به ناطور دشت) - دودمیه اسمیت را به معرض نمایش گذاشته است. این‌گونه ارائه شخصیت، مبتکرانه و در عین‌حال دشوار است. نوعی ظرافت مینیمالیستی که لاجرم می‌بایست دقت زیادی در آن به عمل آورد. با توجه به نقش اساسی اظهارنظرهای پراکنده، اشارات، کنایات، گفت‌وگوهای کوتاه و حتی گفتارهای کوتاه و پراکنده (موسوم به تکه‌پرانی) در ارائه شخصیت کامل نویسنده، یک توصیف ناسازگار یا یک اشاره نادرست و ناهماهنگ با منظور نویسنده، برداشت خواننده را تغییر داده یا به هر حال مخدوش می‌کند و با توجه به شخصیت محوری این گروه داستان‌ها، اغتشاش برداشت خواننده از شخصیت، کل داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. دقت روی اظهارنظرهای دودمیه اسمیت در خصوص نقاشی و به‌ویژه تعابیر خاص او (نداشتن عضوی به نام زیر بغل! بلند کردن نسبتاً با هیجان لیوان، ژست‌های زیر اما ظریف کدبانوهای خانه و...) این امر را روشن‌تر نشان می‌دهد.

۲. نثر سالینجر ظریف است

شام شب در مدرسه «دوستداران استادان دیرین» در سکوت اما با نظمی آهنین صرف می‌شد. خانم یوشوتو در ساعت پنج و نیم بی‌درنگ از پشت‌میزش بر می‌خاست و برای تهیه شام به طبقه بالا می‌رفت و در سر ساعت شش، آقای یوشوتو و من - مثل همیشه به ستون یک - به دنبالش می‌رفتیم. دستشویی رفتن خواه برای کار ضروری یا دست و صورت شستن قدغن بود. به هر حال هیچ شبی مثل آن شب که پاکت خواهر ایرما سینه‌ام را گرم کرد احساس آرامش

شخصیت‌های سالینجری نسخه‌های گرته‌برداری شده‌ای از خود او هستند. همانند شخصیت‌های هینگوی عمیق و اندیشناک و با این حال برخلاف شخصیت‌های او مؤدب، فروتن، به‌حد افراطی محجوب و بیزار از ستایش. اگر شخصیت‌های همینگوی – همانند خودِ او – به‌راحتی فحاشی می‌کنند و سرخوردگی درونی خود را به‌صورت غرور و خشونت سرد امریکایی‌وار بروز می‌دهند، شخصیت‌های سالینجری از ادب و متانتی شرقی برخوردارند. در اوج استیصال رعایت ادب را می‌نمایند و به‌حد افراطی تواضع به خرج می‌دهند. این رفتار مؤدبانه (ادب شرقی) در تمام شخصیت‌های محوری سالینجر مشاهده می‌شود

نکردم در حقیقت، در سر میز شام هیچ‌گاه تا آن اندازه پا را از گلیم خود دراز نکرده بودم داستان نابی درباره پیکاسو که تازه شنیده بودم، و باید برای روز مبادا می‌گذاشتیم. تعریف کردم. آقای یوشوتو به ندرت سر از روزنامه بر می‌داشت تا به من گوش بدهد، اما خانم یوشوتو ظاهراً عکس‌العمل نشان داد، یا بهتر گفته شود بدون عکس‌العمل نماند. به هر حال، هنگامی که داستان را تمام کردم، برای اولین‌بار، از صبح آن روز که پرسیده بود تخم‌مرغ می‌خواهم یا نه، با من صحبت کرد. به من گفت که اگر در اتاق‌تان به صندلی نیاز دارید رودربایستی نکنید. بی‌درنگ گفتم: «خیر، خیر... متشکرم، خانم». گفتم آن‌طور که مخده‌ها را به دیوار تکیه داده‌اند و فرصت خوبی است که به تمرین بپردازم و پشتم را راست کنم. بلند شدم ایستادم تا به او نشان بدهم که پشتم چه‌قدر خمیده است.

پس از شام که یوشوتوها به زبان ژاپنی در باره موضوعی جنجالی بگومگو داشتند، عذر خواستم و از سر میز بلند شدم. آقای یوشوتو چنان نگاهی به من انداخت که گویی، می‌خواست ببیند اصلاً چه‌طور از آشپزخانه‌اش سر درآورده‌ام، اما سر تکان داد و من به سرعت از راهرو گذشتم و توی اتاق رفتم...

شخصیت‌های سالینجر در هر دو زاویه دید متداول موسوم به من راوی و دانای کل (اول شخص و سوم شخص روایتی) خوب جاافتاده‌اند اما در مقام مقایسه، شاید استفاده از شیوه روایتی اول شخص مفرد، به مراتب ظرایف نثر را بهتر جلوه‌گر می‌کند. در این شیوه، بیان کنایی و پر از شوخ‌طبعی و استعاره خاص جوانان امریکایی، به همراه اندیشه عمیق و نوع نگرش خاص گروه خاصی از این جوانان یعنی شخصیت‌های جوان سالینجری (با خصوصیاتی که برای ایشان متصور هستیم) به‌هم می‌آمیزد و تضادی از شوخی و جدی پدید می‌آورد که تحسین‌برانگیز است.

اساس مطلب این است که همواره می‌باید میان ویژگی‌های شخصیتی قهرمانان داستان و شیوه روایتی داستان رابطه مستقیم برقرار کرد. به بیان دیگر شخصیت‌پردازی داستان پدید آورنده لحن داستان است و این لحن است که نثر مناسب خود را انتخاب می‌کند. شخصیت‌های همینگوی عمیق، جدی و سرخورده هستند. این شخصیت‌ها با شوخی و فانتزی میانه‌ای ندارند و حتی از آن متنفرند، سر در گریبان خود و درگیرماجراهایی خشن، سرد و ماجراجویانه‌اند که بر تضادهای شخصیتی ایشان می‌افزاید. این شخصیت‌ها از سردی، خشونت و از همه مهم تر غرور خود همینگوی مایه گرفته‌اند. آدمی که ظاهراً عادت داشت همواره با یک چشم از بالا به دیگران نگاه کند و با چشمی دیگر اضمحلال درونی خویش را نظاره‌گر باشد! برعکس شخصیت‌های سالینجری نسخه‌های گرته‌برداری شده‌ای از خود او هستند. همانند شخصیت‌های هینگوی عمیق و اندیشناک و با این حال برخلاف شخصیت‌های او، مؤدب، فروتن، به‌حد افراطی محجوب و بیزار از ستایش. اگر شخصیت‌های همینگوی - همانند خودِ او - به‌راحتی فحاشی می‌کنند و سرخوردگی درونی خود را به صورت غرور و خشونت سرد امریکایی‌وار بروز می‌دهند، شخصیت‌های سالینجری از ادب و متانتی شرقی برخوردارند. در اوج استیصال رعایت ادب را می‌نمایند و به‌حد افراطی تواضع به خرج می‌دهند. این رفتار مؤدبانه (ادب شرقی) در تمام شخصیت‌های محوری سالینجر مشاهده می‌شود. «هولدن کالفیلد» و «دودمیه اسمیت» نمونه‌های بارز این‌گونه نمودهای شخصیتی هستند و چنان‌که ذکر گردید به‌دلیل اتخاذ شیوه من راوی از سوی نویسنده، این وجه از شخصیت آن‌ها، هوشمندانه مجال نمود یافته است.

بدیهی است چنین شخصیت‌هایی، به‌خصوص هنگامی که مجال بروز یابند، به شیوه‌ای نظیر شخصیت‌های اصلی «ناطور دشت»، و یا «دوران آبی...» سخن می‌گویند (خاطره‌نگاری می‌کنند) توصیف چنین شخصیت‌هایی، نثری ظریف، کنایی و سرشار از اندوه (و در عین‌حال تعارف!) می‌طلبد. برای همین است که نثر سالینجر از اندوه، شیطنت، تعارف، باریک‌بینی و کنایه‌گویی انباشته است. این ویژگی‌ها به‌خصوص در مورد نوجوانانی به سن و سال «هولدن کالفیلد» و «دودمیه اسمیت»، به دلیل حال و هوای خاص آن سن و نحوه نگرش نوجوانان به پیرامون خود، برجسته‌تر می‌شود. کما این‌که شخصیت‌هایی مانند «الویز» Eloise (عمو ویگیلی در کانک تی کت)، و «لی» Lee (دهانم زیبا چشمانم سبز) و حتی گروهبان ناشناس (تقدیم به ازمه با عشق و نکبت) معقول‌تر و سنگین‌تر سخن می‌گویند و رفتار می‌کنند. گرچه فاصله به فاصله رفتار و گفتاری متناسب با شخصیت نوجوانی به صورت لطیفه‌گویی یا متلک‌پرانی از ایشان صادر می‌گردد.

۳. نثر از ضرب آهنگی مناسب برخوردار است

در داستانی که به شیوه «دوران آبی... » و با زاویه دید من راوی نوشته شده، ضرب‌آهنگ به تبع اوج و فرودهای درونی شخصیت محوری، نوسان پیدا می‌کند. همانند ظرافت و لطافت نثر، ضرب‌آهنگ نیز علت تجلی مناسب حرکات شخصیت نیست بلکه معلول آن است. کما این‌که در رمان «ناطور دشت» نیز که

«سالینجر» در نوع نگرش کودکان و نوجوانان به زندگی و تأثرات ناشی از این نگرش دقایق نابی یافته است.
یکی از این دقایق نوسان‌های خاص اندیشه و احساس کودکان است.
شخصیتی را در نظر بگیریم که از نوعی بی‌قراری و ناآرامی ذاتی برخوردار است.
همانند شخصیت‌های داستایوسکی در ارتعاش و لرزش است
ولی گه‌گاه به یک‌باره تغییر می‌کند.
به نحوی خاص آرام می‌شود. به تفکرات عمیق و سکون‌های طولانی فلسفی دچار می‌گردد و
با شخصیت گذشته خود کاملاً تفاوت پیدا می‌کند.
چنین شخصیت‌هایی اگر بزرگسال باشند عجیب (و یا حتی نامتعادل)
و اگر کودک و نوجوان باشند دوست‌داشتنی و جذاب جلوه می‌کنند

ضرب‌آهنگ با حفظ یک روند - به نسبت - سریع، نوسان‌های مداوم می‌یابد، این نوسان‌ها معلول بحران‌های درونی شخصیت محوری یعنی «هولدن کالفیلد» است.

داستان‌های زیادی وجود دارد که نویسندگان در آن‌ها از ضرب‌آهنگ استفاده مناسبی کرده‌اند. این داستان‌ها اغلب از نظر ساختار داستانی با اشکال مواجه هستند و استفاده به قاعده از ضرب‌آهنگ، ترفند نویسنده برای پوشاندن سستی شبکه ساختاری است. برخی داستان‌های «ایساک بابل» از این جمله‌اند. داستان‌های اضطراب‌آور با درون‌مایه‌های‌ست و یا داستان‌هایی که پیچیده و غیرقابل باورند به‌طور عمده بر ضرب‌آهنگی متکی هستند.

اما داستان‌های سالینجر فاقد این معایب هستند. از نظر درون‌مایه برجسته‌اند و از نظر شبکه داستانی اکثراً مستحکم هستند لذا نیازی به استفاده کاذب از ضرب‌آهنگ نیست. کافی است داستان به حال خود گذاشته شود تا شخصیت‌ها نقش طبیعی خود را ایفا نمایند. در واقع ویژگی‌های درونی شخصیت‌ها خودبه‌خود حرکت مناسب می‌نماید و از این تنوع حرکتی نوسان‌های به جای ضرب‌آهنگ پدید می‌آید.

به هر حال نمی‌توان منکر شد که نوسان‌های ریتم (ضرب‌آهنگ) در داستانی مانند «دوران آبی...» که معلول اوج‌گیری مداوم و بلکه متناوب هیجان‌های شخصیت محوری است، بر تأثیرپذیری داستان افزوده است. در واقع نویسنده، در این داستان، همانند «ناطور دشت» از ضرب‌آهنگی نسبتاً سریع و هیجان‌آلود استفاده کرده اما فاصله به فاصله این ریتم با سکون و فرورفتن در عمق یک مسئله فلسفی یا تفسیر یک رویداد ساده کند شده و سپس با یک اوج‌گیری هیجانی و به تعبیری تب‌آلود «دودمیه اسمیت» سرعت می‌یابد.

نکته جالبی است. به نظر می‌رسد که «سالینجر» در نوع نگرش کودکان و نوجوانان به زندگی و تأثرات ناشی از این نگرش، دقایق نابی یافته است. یکی از این دقایق نوسان‌های خاص اندیشه و احساس کودکان است. شخصیتی را در نظر بگیریم که از نوعی بی‌قراری و ناآرامی ذاتی برخوردار است. همانند شخصیت‌های داستایوسکی در ارتعاش و لرزش است ولی گه‌گاه به یک‌باره تغییر می‌کند. به نحوی خاص آرام می‌شود. به تفکرات عمیق و سکون‌های طولانی فلسفی دچار می‌گردد و با شخصیت گذشته خود کاملاً تفاوت پیدا می‌کند. چنین شخصیت‌هایی اگر بزرگسال باشند عجیب (و یا حتی نامتعادل) و اگر کودک و نوجوان باشند دوست‌داشتنی و جذاب جلوه می‌کنند. ضمن این‌که یافته‌های ایشان در تضاد میان سکوت و فریاد! برجسته‌تر شده، تأثیری عمیق‌تر می‌کند. بسیاری از افکار و عقاید «هولدن کالفیلد» از آن نظر تأثیر می‌کند که در بستر هیجان دائمی او می‌غلطد و پیش می‌رود. چنین عقایدی از یک انسان پخته متعادل موقر، چندان پذیرفتنی نیست. به‌یاد داشته باشیم که ما کودکان را به خاطر ناآرامی‌هایشان دوست داریم و افکار تند و لجام‌گسیخته‌ای که کودکان با حرارت و شکسته و بسته و با ریتمی تند و شتاب‌زده ادا می‌کنند برای ما شنیدنی و جذاب است.

۴. هنر نمایی‌های پنهان سالینجر

در این شکی نیست که سالینجر به‌خصوص در داستان‌های که به شیوه سوم نوشته شده (عمو ویگیلی در کانک تی کت، دهانم زیبا چشمانم سبز، پیش از نبرد با اسکیموها) ساده و در واقع به ساده‌ترین شکل ممکن نوشته است. این سادگی از مقوله ساده‌نویسی‌های هنرمندانه است. در واقع نثر او دو لایه است و در لایه پنهانی، به‌طور نامحسوس واژه‌سازی، بازی‌های کلامی و استعاره‌های هنرمندانه وی جلوه می‌کند. همانند دیگر هنرمندانی که در این شیوه موفق بوده‌اند. سالینجر این هنرمندی‌های ظریف را مخصوصاً از آن جهت در لابه‌لای شیوه ساده و به ظاهر معمولی ادای مفاهیم آورده که موقرانه و در عین‌حال فروتنانه، هنر نثرنویسی خود را متجلی کند. این نمونه از داستان «پیش از نبرد با اسکیموها» انتخاب شده است:

او بی آن‌که انحنای سیگار را راست کند روشن‌اش کرد، سپس چوب کبریت خاموش را توی قوطی گذاشت. سرش را که عقب می‌برد انبوهی دود از دهن‌اش بیرون داد، سپس دودها را از بینی فروبرد و بدین ترتیب به شیوه فرانسوی‌ها به سیگار کشیدن ادامه داد. به احتمال زیاد درپند خودنمایی نبود بلکه کار جوان‌هایی را می‌کرد که گه‌گاه در تنهایی سعی می‌کنند با دست چپ صورت‌شان را بتراشند...

ظاهراً قطعه، ساده و کاملاً روایی نوشته شده ولی تشبیه جوانانی که سعی می‌کنند در تنهایی با دست چپ صورت‌شان را بتراشند جالب است. سوای دقت در این تشبیه لطف خاصی هست که نثر را از یک‌نواختی خارج می‌کند. از این

او بی آن‌که انحنای سیگار را راست کند
روشن‌اش کرد، سپس چوب کبریت خاموش را توی قوطی گذاشت.
سرش را که عقب می‌برد انبوهی دود از دهن‌اش بیرون داد
سپس دودها را از بینی فروبرد
و بدین ترتیب به شیوه فرانسوی‌ها
به سیگار کشیدن ادامه داد.
به احتمال زیاد در بند خودنمایی نبود
بلکه کار جوان‌هایی را می‌کرد که گاه
در تنهایی سعی می‌کنند
با دست چپ صورت‌شان را بتراشند...

هنرنمایی‌ها در داستان‌های سالینجر فراوان است. بسیاری از آن‌ها به زبان خاص شخصیت‌ها برمی‌گردد که سبب تقویت شخصیت می‌شود، اما بری از آن‌ها به روایت‌ها و توضیحات مربوط است که سبب تقویت نثر می‌شود:

جوانی سی و چند ساله با قد متوسط پا به اتاق گذاشت. چهره‌اش، موهای کوتاهش، طرح لباس‌اش، پارچه کراواتش، هیچ‌کدام نشانی از او نمی‌داد. می‌شد گفت که نویسنده یک مجله خبری است یا به دنبال نویسنده شدن است. می‌شد گفت بازیگر نمایش بوده که تازه در فیلادلفیا تمام شده یا عضو کانون وکلاست...

بخش نخست داستان «تقدیم به ازمه با عشق و نکبت» درخشان است. نثر استادانه این بخش - که اوج کار نویسنده محسوب می‌شود - به کمک همین ظرایف و استعاره‌ها، واژه‌سازی‌ها و تشبیهات قوام گرفته است. در بخش دوم که نویسنده به شیوه من راوی باز می‌گردد. این ترفندها در شخصیت‌پردازی مستحیل می‌شود و هنرمندی‌های نویسنده تحت‌الشعاع بازی شخصیت قرار می‌گیرد. این است که داستان به‌خصوص از نظر نثر قدری افت می‌کند.

گفته شد که داستان‌های من راوی سالینجر مزایا و برجستگی‌های خاص خود را دارند. باید خاطرنشان کرد که البته محدودیت‌هایی نیز در آن‌ها وجود دارد که اجتناب‌ناپذیر است. محوشدن نویسنده و لاجرم کوتاه شدن دست او از توضیحات دقیق و در عین‌حال بدیع که به نثر قدرت و لطافت بخشد، از این زمره است (گلستان سعدی قسمت اعظم رونق خود را مدیون هنرمندی‌های پنهان ولی زیرکانه راوی یعنی سعدی است!) دوران آبی... «سرشار است از هنرمندی‌های پنهان و آشکار ولی از جانب دودمیه اسمیت» و نه راوی (نویسنده). گو این‌که تشخیص مرز میان این‌دو و نحوه تأثیر هر یک بر داستان، دشوار است و شاید در آن‌حد که تصور می‌شود - جز برای منتقدان و افراد صاحب‌نظر - حایز اهمیت نباشد.

در مقدمه گفته شد که می‌توان مطالب عمده دیگری به این مطالب اضافه کرد. به واقع هم همین‌طور است. می‌توان تصویرسازی، صحنه‌سازی، حتی انتخاب عنوان و غیره را نیز به نحوی به مبحث کلی نثر مرتبط دانست و در خصوص هر یک بحث کرد. با این حال به‌دلیل این‌که این مباحث بیش‌تر به جنبه‌های ساختاری (تکنیکی) باز می‌گردد، بهتر است در بررسی انتزاعی نثر، بدان‌ها پرداخته نشود. رویهم‌رفته نثر داستان‌های نه‌گانه و به‌خصوص «دوران آبی...» نثر ممتازی است. در میان آثار ادبی برجسته که امروزه در کشور مطرح شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. متأسفانه گاه آثاری به چشم می‌خورد که از جمیع جهات و من جمله نثر در درجات به مراتب پایین‌تری قرار دارند. تنها بررسی موشکاف و اساسی نثر «دوران آبی...» از سوی منتقدان کشور کافی است تا فاصله اکار میان نثرها را بر عموم و به‌خصوص نویسندگان جوان روشن ساخته ذهنیت ایشان را به سمت شناخت ادبیات ناب و ارزشمند، هدایت نماید. □